

پلانک مرا در اتاق نشیمنی که با اثاث قدیمی اش کمی دلگیر و در عین حال مانوس می نمود، پذیرفت. تنها چیزی که این اتاق کم داشت لامپای نفتی قدیمی روی میز وسط اتاق بود. به نظر می آمد که پلانک از زمان آخرین دیدار ما سالها پیرتر شده است. روی صورتش که با ظرافت تمام تراشیده شده بود چینهای عمیقی افتاده بود، لبخندش رنج آلوده می نمود، و بسیار خسته به نظر می آمد.

بی مقدمه گفت: ” آمده اید که در مسائل سیاسی از من نظر بخواهید، اما گمان نمی کنم که بتوانم توصیه ای به شما بکنم. امید ندارم که بتوان فاجعه ای را که دارد همه دانشگاه های ما و در واقع سراسر آلمان را فرا می گیرد متوقف کرد. بیش از آنکه شما اوضاع لایپزیگ را شرح بدهید - و باور کنید که اوضاع آنجا از این برلین ما بدتر نیست - می خواهم گفتگویی را که چند روز پیش با هیتلر داشتیم به اطلاع شما برسانم. امیدوار بودم بتوانم او را قانع کنم که اخراج همکاران یهودی ما لطمه سنگینی به دانشگاه های آلمان و به خصوص به تحقیقات فیزیکی وارد می کند. امیدوار بودم که به او نشان بدهم که قربانی کردن افرادی که همواره خود را آلمانی می دانسته اند، و مثل هر کس دیگری جان خود را در راه آلمان فدا می کنند، چقدر بی معنی و خلاف اخلاق است. اما توانستم منظورم را به او بفهمانم. از این بدتر، با هیچ زبانی نمی توان با این گونه آدمها حرف زد. رابطه او با واقعیت به کلی قطع شده است، و سعی می کند که این آشفتگی را با تکرار پایان ناپذیر همان حرفهای همیشگی در باره تباهی زندگی سالم معنوی در این چهارده سال اخیر، و ضرورت متوقف کردن فساد حتی حالا که دارد دیر می شود، از میان ببرد. در تمام این مدت، انسان حس می کند که او به مهملاتی که می گوید اعتقاد دارد، و با نادیده گرفتن هرگونه تاثیر خارجی به توهمات خود مشغول است. او چنان اسیر به اصطلاح افکار خود است که نمی تواند با کسی بحث کند. چنین آدمی فقط می تواند آلمان را به فلاکت بکشاند.”

من تحولاتی را که اخیرا در لایپزیگ رخ داده بود، و نقشه ای را که چند تن از همکاران جوانترم برای استعفا کشیده بودند، برای پلانک نقل کردم. اما او اعتقاد داشت که این گونه اعتراضات به کلی بی فایده است.

”خوشحالم که می بینم شما هنوز آنقدر خوشبین اید که گمان می کنید با چنین اقداماتی می توان جلو فساد را گرفت. متأسفانه، شما در اهمیت دانشگاه و دانشگاهیان خیلی اغراق می کنید. خبر استعفای شما شاید اصلاً به گوش مردم نرسد. روزنامه ها در این باره چیزی نمی نویسند و یا اعتراض شما را عمل یک مشت متعصب فریب خورده و وطن فروش قلمداد می کنند. وقتی بهمن راه می افتد انسان نمی تواند جلوییش را بگیرد. اینکه چند نفر در این میان قربانی می شوند و زندگیشان بر باد می رود، به قوانین طبیعت مربوط می شود، هرچند ما نتوانیم مسیر آن را به دقت پیش بینی کنیم. هیتلر هم نمی تواند مسیر حوادث بعدی را تعیین کند، او مردی است که عنان اختیارش به دست اشتغالات خاطرش است. عنان حوادث به دست او نیست. نمی داند نیروهایی که آزادشان کرده آیا سرانجام او را به اوج خواهند رساند یا درهم خواهند شکست.

در چنین اوضاع و احوالی، استعفای شما نتیجه ای جز اینکه شغلتان را از دست بدهید ندارد، می دانم که شما باکی از این ندارید. اما تا آنجا که به آلمان مربوط می شود، اعمال شما پس از پایان این دوران فاجعه آمیز دوباره اهمیت می یابند. ما از اکنون باید فقط به فکر آینده باشیم. اگر استعفا کنید، در بهترین حالت می توانید شغلی در خارج از کشور پیدا کنید. اما در بدترین حالت چه خواهد شد، دلم نمی خواهد در این باره چیزی بگویم. در خارج از کشور یکی از مهاجران بیشماری خواهید بود که دنبال کار می گردند، و از کجا معلوم که یک نفر دیگر را که از شما بیشتر به آن کار احتیاج دارد، از آن محروم نکنید؟ بی شک می توانید در آرامش کار کنید، خطری متوجه شما نخواهد بود، و بعد از پایان فاجعه هر وقت بخواهید می توانید به آلمان برگردید. با وجدانی آرام و خوشحال از اینکه با کسانی که گور آلمان را کنده اند همکاری نکرده اید. اما تا آن زمان سالها باید بگذرد، و در این مدت شما تغییر می کنید و مردم آلمان تغییر می کنند، و نمی دانم می توانید خود را با این شرایط جدید وفق دهید؟ و در آن دنیای دگرگون شده تا چه حد می توانید موفق شوید؟

اگر استعفا نکنید و بمانید وظیفه تان بکلی فرق خواهد کرد. نمی توانید جلوی فاجعه را بگیرید و برای بقا مجبور می شوید که پشت سرهم سازش کنید. اما می توانید به دیگران بیپوندید و جزیره های ثبات بسازید. می توانید جوانان را دور خود جمع کنید، به آنها یاد

بدهید که دانشمندان خوبی شوند و به آنها کمک کنید ارزشهای کهن را حفظ کنند. البته کسی نمی داند که از این جزیره ها چند تا از فاجعه جان سالم به در خواهد برد، اما یقین دارم که حتی اگر گروه های کوچکی از جوانان باهوش و خوش فکر را در این روزگار سخت راهنمایی کنیم، گام بزرگی در راه احیای آلمان، پس از گذشتن این دوره برداشته ایم، زیرا این گروه ها مثل هسته های بلور خواهند بود که از آنها اشکال تازه حیات بوجود می آید.....”

برگرفته از کتاب ”جزء و کل” نوشته ورنر هایزنبرگ، ترجمه علی معصومی همدانی، مرکز نشر دانشگاهی .